

کاربردشناسی معانی ارجاعی واژگان در فرآیند ترجمه نهج البلاغه

رسول فتحی مظفری^۱، سیدمهدی مسبوق^{۲*}، مرتضی قائمی^۳

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۳- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

دریافت: ۹۵/۱/۱۲

پذیرش: ۹۶/۳/۲

چکیده

یکی از اصول بسیار مهم در حوزه‌های معنی‌شناسی و به‌ویژه فن ترجمه، شناخت نوع واژگان کاربردی در یک زبان است. اگر کوچک‌ترین واحد ترجمه را، واژگان زبان مبدأ بدانیم، در این بین با دو نوع معنای کلی مواجه خواهیم بود که عبارتند از: معنای استعمالی و معنای بافتی. معنای استعمالی که به‌عنوان معنای ارجاعی نیز شناخته شده است، نخستین راهنمای مترجم برای دستیابی به برابری در ترجمه به‌شمار می‌رود. در این جستار کوشیده‌ایم ضمن تبیین اهمیت شناخت معنای ارجاعی در دستیابی به برابری دقیق ترجمه‌ای در متون دینی، به روش توصیفی-تحلیلی، عملکرد پنج ترجمه فارسی خطبه‌های نهج‌البلاغه شامل ترجمه‌های آقابان جعفری، دشتی، شهیدی، فقیهی و فیض‌الاسلام را در برگردان معنای ارجاعی یک‌صد و دوازده واژه مورد نقد و بررسی قرار دهیم. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که هر چند شناخت معنای ارجاعی واژگان نسبت به معنای بافتی ساده‌تر به نظر می‌رسد؛ اما همواره ترجمه یک اثر به زبان دیگر، با چالش‌هایی همراه است که از جمله این چالش‌ها می‌توان به عدم شناخت ساختار واژگان و التباس شکلی و معنوی واژگان زبان مبدأ با واژگان دیگر اشاره نمود. وجود چنین مسائلی باعث شده که ترجمه‌های یادشده در پاره‌ای از موارد، از مقوله تعادل واژگانی و ارائه برابری‌های دقیق، فاصله بگیرند.

واژگان کلیدی: معنای ارجاعی، ترجمه‌های نهج‌البلاغه، تعادل و برابری

۱- مقدمه

نخستین گام برای ترجمه یک اثر، شناخت مواد متنی زبان مبدأ است. مواد متنی، شامل واژگان و عبارات است و مترجم سعی می‌کند واحد ترجمه خود را از عناصر متن برگزیند. واحدهای ترجمه به عناصری از متن اطلاق می‌شود که مترجم، آن‌ها را به‌عنوان نقطه شروع کار خود برمی‌گزیند. این واحدها می‌تواند شامل کلمات آسان متن، گروهی از کلمات، عبارت‌ها و یا جملات کامل باشد. حتی برخی از نظریه‌پردازان، کل متن اصلی را به‌عنوان تنها واحد ممکن برای ترجمه در نظر می‌گیرند. به‌هر روی، در فرآیند ترجمه، اهمیت واژه و شناخت نوع آن برای دستیابی به معادلی دقیق کاملاً واضح و روشن است. "کت فورد" معتقد است که «ترجمه، کنشی زبانی است که در فرآیند آن، مواد متنی در یک زبان (زبان مبدأ)، جای خود را به مواد متنی معادل در زبان دیگر (زبان مقصد) می‌دهد» (کت فورد، ۱۹۶۵: ۱).

ترجمه متون دینی، اعم از متون وحیانی، همچون قرآن کریم و یا غیر وحیانی همچون نهج‌البلاغه، به‌دلیل حساسیت‌های موجود در بطن خود، همواره با مشکلات و دشواری‌هایی همراه است که ترجمه سایر متون کم‌تر با آن مواجه می‌باشد. از این رو، مترجمان متون دینی رسالتی دشوار و چالش‌برانگیز به دوش می‌کشند که طبیعتاً نیازمند تجربه و تخصص و دانش لازم در حوزه مطالعات ترجمه می‌باشد.

نقش پراهمیت شناخت نوع معانی واژگان در فرآیند ترجمه، بر کسی پوشیده نیست؛ چراکه «معنای لغوی یک واژه، پایه و اساس فهم روایات و همچنین درک ترکیب و آرایه‌های بلاغی آن به‌شمار می‌رود؛ زیرا اولین گام در فهم متن، شناخت معانی مفردات و کلمات است به‌طوری که بدون پرداختن به آن، مراحل بعدی شناخت رخ نخواهد داد. معنای استعمالی واژه، برآیند مجموعه‌ای از لایه‌های معنایی است که از ژرف‌ترین آن‌ها، معنای ماده و به تعبیری بُن معنایی است. مقصود از بُن معنایی، معنای وضع شده به ازای ماده است که مشترک میان گونه‌ها و کاربردهای آن ماده می‌باشد.

دریافت این بُن معنایی، تأثیر به‌سزایی در فهم عمیق و همه‌جانبه از معنای یک واژه دارد و به‌عبارتی شناخت مفردات، مرهون عواملی است که از مهم‌ترین آن‌ها، آگاهی از گوهر معنایی و به‌عبارت بهتر، بُن معنایی واژگان است» (مؤیدی، ۱۳۹۲: ۱۹).

پس از شناخت معنای معجمی یک واژه، در می‌یابیم که واژگان در موقعیت‌ها و بافت‌های مختلف متن، معانی متعدد و بعضاً متباینی از یک‌دیگر کسب می‌کنند که این از امکانات زبانی به‌شمار می‌آید. با این حال ریشه معنایی یک واژه و شناخت آن، به‌عنوان نخستین مرحله برابریابی در ترجمه به‌شمار می‌رود.

جستار حاضر بر آن است که علاوه بر تبیین معنای ارجاعی و نقش آن در دستیابی به مهم‌ترین هدف ترجمه که همان مقوله تعادل و برابری است، به روش توصیفی - تحلیلی به کاربردشناسی معانی ارجاعی واژگان در پنج ترجمه فارسی فیض‌الاسلام، دشتی، شهیدی، جعفری و فقیهی از خطبه‌های نهج‌البلاغه بپردازد تا از این رهگذر عملکرد این مترجمان را در ارائه برابرنهادهای دقیق واژگانی مورد ارزیابی و سنجش قرار دهد. هدف نگارندگان این سطور، معرفی یکی از انواع معانی شناخته شده در معنی‌شناسی و بیان اهمیت آن در فرآیند ترجمه است و به‌دلیل برخی محدودیت‌های موجود در مقاله‌نویسی، پس از آن‌که مبانی معنای‌شناختی موضوع حاضر را به‌شکلی مختصر از نظر می‌گذرانیم، فزاینده‌ای از خطبه‌های نهج‌البلاغه را به‌شکل موردی انتخاب و سپس عملکرد مترجمان را در قبال ترجمه معنای مبدئی برخی واژگان این عبارت‌ها مورد نقد و تحلیل قرار خواهیم داد. با توجه به این‌که در این مقاله نمی‌توان از شواهد بسیاری به‌منظور دستیابی به نتیجه‌ای علمی استفاده نمود؛ از این‌رو ابتدا به شرح لغوی دوازده واژه انتخابی از خطبه‌های نهج‌البلاغه پرداخته و در پایان، نتایج حاصل از بررسی یک‌صد واژه انتخابی دیگر را نیز ضمیمه این جستار خواهیم نمود؛ چراکه به‌منظور کسب اطمینان از نتایج به‌دست آمده، تحلیل شمار بیش‌تری از واژگان، امری ضروری

واجتناب‌ناپذیر است. پرسش‌هایی که از رهگذر این جستار در پی پاسخ‌گویی به آن هستیم عبارتند از:

- ۱- اهمیت شناخت معنای مبدئی واژگان یک زبان در فرآیند ترجمه چیست؟
- ۲- عمده چالش‌های ترجمه‌های فارسی نهج‌البلاغه در معادل‌یابی معانی ارجاعی واژگان کدام است؟
- ۳- برای برون رفت از این چالش‌ها چه تدابیری می‌توان اتخاذ نمود؟

۲- پیشینه پژوهش

در زمینه اهمیت واژه‌شناسی، مباحث فراوانی در معنی‌شناسی مطرح گردیده و پژوهش‌های درخوری در زمینه شناخت انواع معانی واژگان انجام گرفته است. از منظر تقسیم‌بندی معنای واژگان به دو قسم مطلق و نسبی، می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «متن، فرامتن و تحلیل معنای پایه و نسبی و تطبیق آن با تفسیر» نوشته محمدباقر سعیدی‌روشن اشاره نمود که نویسنده در آن به تبیین اهمیت و کارکرد معنای استعمالی و بافتی واژگان در تفسیر دقیق واژگان قرآن پرداخته است. افزون بر این، پایان‌نامه‌ای با عنوان «فرآیند ریشه‌یابی واژگان نهج‌البلاغه با تأکید بر روش ابن فارس»، نوشته احسان مؤیدی، در دست است که در آن ریشه واژگان نهج‌البلاغه براساس شیوه ابن‌فارس مورد واکاوی قرار گرفته و نویسنده کوشیده حلقه پیوند میان معانی گوناگون هر واژه‌ای را تبیین نماید. علاوه بر پژوهش‌های یاد شده، می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «روش پلکانی مفهوم‌شناسی واژگان قرآن کریم» نوشته محمدباقر سعیدی‌روشن اشاره کرد که نویسنده در آن به تحلیل معنی‌شناختی واژگان بسیط قرآن و روش‌های دستیابی به معنای موردنظر آن پرداخته است. سیدمحمدتقی طیب نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی به سه ترجمه نهج‌البلاغه از منظر زبان‌شناسی» چالش‌های واژه‌گزینی، مسایل معنایی ترجمه، مسایل دستوری و ساختاری و آسیب‌های ترجمه تحت‌اللفظی را در فرازهایی از نهج‌البلاغه از نظر گذراننده

است. لیکن پژوهش حاضر سعی دارد به کاربردشناسی معانی ارجاعی واژگان در ترجمه خطبه‌های نهج‌البلاغه بپردازد تا از این رهگذر نتایجی جدید در حوزه نقد تعادل واژگانی ترجمه‌های فارسی نهج‌البلاغه ارائه نماید.

۳- معنای ارجاعی (Referential meaning)

اگر ترجمه را به‌عنوان یک فرآیند منسجم و دارای مراحل طبقه‌بندی شده بدانیم، ترجمه واژگان به‌عنوان نخستین مرحله ترجمه، از مراحل متعددی تشکیل می‌شود که نخستین مرحله آن، مسأله واژه‌شناسی است. در این مرحله، مترجم با شناختی که از معنای واژگان دارد، معادلی متناسب با زبان مبدأ انتخاب می‌نماید. واژگان در مراحل کاربردشان در متن زبان مبدأ، دارای یک معنای زیربنایی و منطقی و واقعی هستند که اساساً به این نوع معنا، معنای معجمی و یا معنای دیکشنری گفته می‌شود.

ناید^۲ در تعریف این نوع معنا می‌گوید: «این نوع معنا، به‌عنوان هسته مرکزی و معنای ملموس هر واژه است. در واقع معنای اساسی، اولیه، جوهری و مرکزی واژه است که خارج از متن و به تنهایی بدان اشاره دارد. از نظر ناید، این نوع معنا، معنای لغوی و معجمی واژه است؛ زمانی که خارج از سیاق کلام و متن وجود دارد» (ناید، ۱۹۷۰: ۱۳۰). لذا معنای ارجاعی واژه، همان معنای اساسی اولیه، جوهری یا مرکزی واژه است که خارج از متن و به تنهایی بدان اشاره دارد.

این نوع معنا که معنای اولیه واژه به‌شمار می‌رود، قابلیت تغییر و انعطاف‌پذیری را در متون مختلف به‌همراه دارد. در واقع یک واژه با معنای مبدئی و اولیه خود، در خلال کاربرد در بافت‌های کلامی مختلف، از هاله‌های معنایی پوشیده و ضمنی برخوردار خواهد شد. با این رویکرد، مترجم ناگزیر از شناخت معنای اولیه واژه خواهد بود تا در صورت کاربرد آن واژه در بافتی مشخص، بتواند به سایر سایه‌های معنایی آن واژه نیز

دست یابد. همین مسأله باعث شده که در حوزه معنای واژگان، با یک تقسیم‌بندی خاص معنایی به نام معنای اساسی و نسبی روبه‌رو شویم.

ایزوتسو^۳ در تعریف معنای نسبی و معنای اساسی می‌نویسد: «معنای اساسی یک کلمه، ویژگی ذاتی و درونی از خود آن کلمه است که همواره در معیت با آن واژه است؛ اما معنای نسبی آن، نوعی دلالت ضمنی است که در زمینه‌ای خاص و در اثر پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه، به معنای اساسی پیوسته و به آن افزوده می‌شود» (ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۱۵). وی نظریه خویش را در انطباق با یکی از واژگان قرآن چنین توضیح می‌دهد: «کلمه کتاب، در قرآن باشد یا خارج از قرآن، معنی اساسی خود، یعنی نوشته را دارد. این عنصر معنی شناختی ثابت را که هر جا این کلمه به کار رفته باشد دارد و معنی آن کلمه است؛ اما این معنی اساسی، تمام معنی آن کلمه نیست، در این جا سیمای معنای دوم آغاز می‌شود. در قرآن کلمه کتاب همچون نشانه‌ای از یک مفهوم و تصور دینی خاص که با هاله‌ای از قدسیّت احاطه شده، اهمیت پیدا کرده است. این کیفیت، نتیجه‌ای از این واقعیت است که کلمه کتاب با ورود به دستگاه تصور اسلامی، ارتباط خاصی با معنی کلمات مهم قرآنی همچون الله، وحی، تنزیل، نبی، اهل (مردم) در ترکیب اهل‌الکتاب (مردم دارای کتاب آسمانی) پیدا کرد. از این‌رو این کلمه در زمینه قرآنی، باید در رابطه و نسبت با این اصطلاحات در نظر گرفته شود و همین ارتباط به کلمه کتاب، رنگ معنی‌شناختی خاصی بخشیده است و ساخت معنی ویژه‌ای برای آن فراهم آمده است که اگر بیرون از دستگاه اسلامی باقی می‌ماند هرگز چنان نمی‌شد. این بخش از معنا همان معنای نسبی است که جزئی بسیار مهم و بسیار مهم‌تر از خود معنی اساسی است» (همان: ۱۶).

در حوزه زبان‌شناسی جدید، برای معنای اساسی، از اصطلاح دیگری به‌عنوان معنای ارجاعی نیز استفاده می‌شود که بیش‌تر در حوزه ترجمه مورد کاربرد قرار می‌گیرد. این لایه معنایی، ملموس‌ترین و بنیادی‌ترین لایه معنایی عناصر واژگان محسوب می‌شود و عبارت

است از ارتباط موجود بین کلمات و اشیاء و فعالیت‌های جهان فیزیکی. در چارچوب معنای ارجاعی عناصر واژگانی که ملموس‌ترین لایه معنایی محسوب می‌شود، ممکن است ناهمگونی‌هایی بین زبان‌ها موجود باشد و این امر مشکلاتی را در تعیین معادل‌های ترجمه‌ای برای عناصر واژگانی یک زبان به وجود می‌آورد. به‌خصوص اگر مترجم بدون توجه به این ناهمگونی‌ها در فکر جایگزین کردن کلمه به کلمه متن مبدأ با متن مقصد باشد. در واقع، معنای ارجاعی محتوای اطلاعاتی موجود در هر ارتباط زبانی برای بیان و اشاره به پدیده‌ها، رویدادها، کیفیت‌ها و رابطه‌های قابل درک یا تصور برای انسان به کار می‌رود.

حسان، با ثابت و متغیر دانستن معانی واژگان، معتقد است که «معانی متعدد یک کلمه در کتاب‌های لغت، نشانه آن است که یک کلمه می‌تواند در سیاق‌های مختلف به کار رود. برای این مبنا، زبان‌شناسان بین دلالت‌های معجمی و دلالت‌های سیاقی فرق می‌گذارند؛ زیرا دلالت‌های معجمی، کلمه را به شکل مفرد و خارج از ترکیب در نظر می‌گیرند، در صورتی که دلالت‌های سیاقی به قرائنی توجه دارند که در سیاق عبارت، بر کلمه افزوده می‌شوند و به آن معانی جدیدی می‌بخشند؛ بنابراین هر کلمه دو معنا دارد؛ یکی ثابت و یا معجمی و دیگری متغیر یا سیاقی» (حسان، ۱۹۷۹: ۳۲۳).

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در حوزه معنی‌شناسی مورد تحلیل قرار می‌گیرد، شناخت معنای نسبی و مطلق واژگان است. این موضوع باعث می‌شود تا مترجم، با شناختی دقیق‌تر نسبت به حوزه معنی‌شناسی، وارد فرآیند ترجمه شود و از لایه‌های مختلف معنایی واژگان و مقوله ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری واژگان آگاهی یابد. با شناخت معنای ارجاعی و مبدئی هر واژه، مترجم با چالش زیادی مواجه نیست؛ چراکه به دنبال معنایی صریح و بدون هرگونه معنای ضمنی دیگر است.

۴- اهمیت شناخت معانی مبدئی واژگان نهج البلاغه

در یک نگاه کلی، هر اثر ادبی، بر آن است تا مفهومی را در قالبی ضمنی و به شیوه‌ای ارائه نماید که ادبیت اثر در آن، بیش‌تر به چشم آید؛ اما با این حال، نمی‌توان از جملاتی نیز غافل بود که معانی صریح و شفافی را در پرتو واژگان تک‌لایه به مخاطب ارائه می‌کنند. به هر روی، کتاب شریف نهج البلاغه، به‌عنوان یکی از مصادیق آثار دینی غیر وحیانی، در لابه‌لای بلاغت پر عظمت خود نیز، واژگان صریحی دارد که شناخت مفاهیم چنین واژگانی، از نخستین اصول یک ترجمه دقیق به‌شمار می‌آید. در ادامه به بررسی عباراتی چند از خطبه‌های نهج البلاغه خواهیم پرداخت و سپس به منظور شناخت معنای ارجاعی واژگان به‌کار رفته در آن به تحلیل ترجمه‌های این نمونه‌ها می‌پردازیم:

۴-۱- "إِنَّ أَبْعَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ رَجُلٌ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِزٌ عَنْ قُصْدِ السَّبِيلِ مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بَدْعَةٍ وَ دُعَاءٍ ضَلَالَةٍ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هَدْيِي مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنِ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ غَارٌ فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ عَمٌ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ" (خطبه / ۱۷).

امام علی (ع) در بخشی از خطبه (۱۷) مبعوض‌ترین افراد در نزد خداوند را معرفی می‌کند و در این بین، به کسانی اشاره می‌کند که کوله‌باری از نادانی فراهم نموده‌اند و در میان افراد نادان به تکاپو پرداخته و راه گمراهی و فتنه را می‌پیمایند. در این جمله، به واژه کلیدی (قمش) و ترکیب (عم بما فی عقد الهدنة) اشاره خواهیم نمود. ابن‌منظور در تعریف واژه نخست می‌گوید: «فعل «قَمَشَ يَقْمَشُهُ قَمَشًا» به‌معنای (چیزی را گردآوری کرد)، است و مصدر «القَمَشُ» نیز به‌معنای جمع‌آوری هر چیزی از این جا و آن‌جاست» (ابن‌منظور، ذیل واژه‌های قمش). در مورد ترکیب (عم بما فی عقد الهدنة) نیز که واژه دشواری در آن به چشم نمی‌خورد، طبق نظر یکی از شارحان نهج البلاغه، به معنی این

است که «چنین شخصی، از درک فوائد مصالحه و آرامش ناتوان و ناآگاه است» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ج ۳: ۲۵۵).

با بررسی پنج ترجمه فارسی از واژگان مزبور، می‌بینیم که اکثراً به زبان مبدأ وفادار هستند؛ اما دشتی، واژه (قمش) را متناسب با واژه (قماش) به معنای (پارچه) دانسته است و به همین خاطر از معادل «بافتن» استفاده نموده است که از دقت به دور است. سایر مترجمان از معادل‌هایی همچون «جمع کرده» و «فراهم ساخته»، استفاده نموده‌اند که با توجه به معنای معجمی این واژه، دقیق‌تر می‌نماید. اما در مورد ترجمه ترکیب (عم بما فی عقد الهدنة)، شاهد ترجمه‌های متفاوتی هستیم که کم و بیش از اصل برابری دور شده‌اند. برای مثال، شهیدی با کاربرد معادل «کور در بستن پیمان سازش میان مردمان»، واژه‌های (بما فی) را نادیده گرفته و در نتیجه ترجمه‌ای غیر دقیق ارائه نموده است؛ چرا که هدف از این کلام، عدم شناخت فواید حاصل از صلح و آرامش است، نه ناتوانی در انجام آن. فیض‌الاسلام نیز گفته است: «در موقع اصلاح کردن (میان مردم) کور است» که این ترجمه نیز به دلایلی که در مورد ترجمه شهیدی گفتیم، از اصل دقت دور شده است. دشتی نیز با انتخاب معادل «از مشاهده صلح و صفا کور است»، ترجمه‌ای ناقص نسبت به متن زبان مبدأ ارائه نموده است؛ چرا که مُراد، نتایج و فواید حاصل از مصالحه (بین مردم) است. در این بین، فقیهی و جعفری با شرح دقیق این عبارت، معادلی صحیح‌تر ارائه نموده‌اند و هر دو در ترجمه خود، به فواید حاصل از مصالحه اشاره داشته‌اند.

ترجمه پیشنهادی: از جمله منفورترین بندگان نزد خداوند شخصی است که نادانی را در خود جمع کرده و در میان نادانان امت به هر سویی می‌شتابد نسبت به آنچه در پیمان صلح است نابیناست، مردم‌نمایان او را عالم نامیده‌اند؛ در حالی که این‌گونه نیست.

۴-۲- "أَيُّهَا النَّاسُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ ، وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبٌ مَنْ قَاسَاكُمْ، إِذَا قِيلَ لَكُمْ: انْفِرُوا إِلَىٰ عَدُوِّكُمْ، قُلْتُمْ كَيْتَ، وَكَيْتَ" (خطبه/ ۲۹).

جمله فوق، بخشی از سخنان حضرت امیر (ع) در راستای نکوهش یاران خود به دلیل ترس از پیکار و همچنین دعوت آنان به جهاد است. همان‌گونه که در این عبارت نیز مشخص شده است، آن حضرت از واژه (قاساکم) استفاده نموده‌اند که به تبیین معنای لغوی آن می‌پردازیم. در تعریف این واژه آمده است: «واژه (المقاساة) به معنای تحمل کردن کاری دشوار است» (ابن منظور، ذیل واژه قسی). در واژه‌نامه‌های معاصر نیز به معنای این واژه این‌گونه اشاره شده است: «قاسی - یقاسی - مقاساة: تحمل کردن و رنج کشیدن» (آذرنوش، ذیل واژه قسی). واژه مزبور در این جمله به اشکال مختلفی ترجمه شده است که بدان اشاره می‌کنیم. در میان پنج ترجمه انتخابی از این عبارت، دشتی برای عبارت (مَن قاساکم) از معادل «رهاکننده شما» استفاده نموده است که ارتباطی به فحوای کلام حضرت (ع) ندارد؛ چرا که معنایی عکس نسبت به تعریف لغوی این واژه دارد. در ترجمه جعفری نیز از معادل «زیر شکنجه قرار گرفتن» استفاده شده است که کمی باعث مبالغه در معادل‌سازی شده است و با تحمل رنج و سختی، از نظر معنای احساسی، تفاوت چشمگیری دارد. در ترجمه شهیدی، معادل «تیمارخواری» استفاده شده است که بیش‌تر به معنای دلسوزی و غم‌خواری است. اما فقیهی و فیض - الاسلام با کاربست معادل «کسی که برای شما رنج کشید یا رنج شما را تحمل نمود» نسبت به سایرین، عملکرد قابل قبول‌تری داشته‌اند. بنابراین با توجه به معنای لغوی این فعل، معادل‌هایی همچون "رهاکننده" و "زیر شکنجه قرار گرفته" و "تیمارخوار" نمی‌تواند معادل دقیقی برای واژه «قاسی» باشد.

ترجمه پیشنهادی: دل آن‌کس که رنج و سختی شما را تحمل نمود، آسودگی و آرامش نبیند.

۳-۴ - "الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَلَا مَخْلُوفٍ مِنْ نِعْمَتِهِ وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَعْفَرَتِهِ وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ، الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ" (خطبه/ ۴۵).

عبارت فوق، بخشی از کلام حضرت (ع) است که در آغاز به ستایش خداوند می‌پردازد و در ادامه به نکوهش دنیا و دنیاپرستی اشاره دارد. این عبارت دارای واژه کلیدی (مستنکف) است که پس از تعریف لغوی آن، به ارزیابی ترجمه‌های ارائه شده از آن می‌پردازیم. در تعریف لغوی (مستنکف) آمده است: «إِسْتَنْكَفَ يَسْتَنْكِفُ: به معنای امتناع ورزیدن و خودداری کردن از چیزی یا عملی. ریشه این فعل از (نَكَفْتُ الدَّمْعَ) گرفته شده است. که به معنی "مانع شدن از لغزش اشک بر روی گونه" است» (ابن منظور، ذیل واژه نکف). با توجه به تعریفی که در لسان‌العرب آمده است، این فعل به معنای «امتناع ورزیدن» است. چنین واژه‌ای، در قرآن کریم نیز به کار رفته است. به گونه‌ای که خداوند متعال در سوره نساء در مورد حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَخْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ (نساء / ۱۷۲) هرگز مسیح و فرشتگان مقرب از این که بنده خدا باشند، امتناع نمی‌ورزند و هر که از عبودیت و بندگی خدا روی برتابد و تکبر پیشه کند، همه را [در قیامت] به حضور خود جمع خواهد کرد.

در ترجمه‌های ارائه شده از کلام حضرت (ع)، دو نکته قابل توجه است؛ نخست این که معنای ارجاعی واژه (مستنکف عن) طبق تعاریفی که پیش‌تر بدان اشاره شد، "امتناع کردن" است؛ اما در ترجمه فیض‌الاسلام برای واژه مزبور، از معادل (سبب سرشکستگی نمی‌باشد)، استفاده شده است که نمی‌تواند معادلی دقیق محسوب شود. در ترجمه‌های فقیهی و شهیدی و دشتی، به صراحت از معادل «سرپیچی کردن» استفاده شده است که می‌توان گفت معنای ارجاعی واژه مزبور به خوبی مورد معادل‌یابی قرار گرفته است. از سوی دیگر در ترجمه جعفری، از معادل (تکبر نورزیدن) استفاده شده که باید گفت این معادل، دلیل سرپیچی و استنکاف به شمار می‌آید و به معنای دقیق استنکاف به کار نرفته است؛ بلکه جزء واژه‌های همنشین واژه استنکاف می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی: سپاس از آن خدایی است که ناامیدی و یأس را به رحمت او راهی نیست و در پرستش او امکان سرپیچی وجود ندارد. خداوندی که رحمتش همواره پایدار و نعمتش را پایانی نیست.

۴-۴ - "فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ، وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسُكُمْ فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ وَالنَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ؛ وَلَا تُرْخِصُوا لَأَنْفُسِكُمْ، فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ وَلَا تُدَاهِنُوا فِيهِمْ بِكُمْ الْإِذْهَانَ عَلَى الْمُعْصِيَةِ" (خطبه/ ۸۶).

عبارت فوق، بخشی از کلام حضرت (ع) در خصوص تقوا و ضرورت جهاد با نفس است. در این عبارت، به روشنی به مقوله مبارزه و ممانعت از نفس و عدم پیروی و مماشات با نفس اماره اشاره شده و دارای یک واژه بنیادین و کلیدی است که در متن مشخص شده است. برای این فعل که «مداهنه» است، معادل «نرمش نشان دادن و سازش کاری و ملایمت» آورده شده است» (ابن منظور، ذیل واژه مداهنه). چنان‌که ابن میثم در این‌باره می‌گوید: «با سهل‌انگاری و مماشات با نفس خود برخورد نکنید که ارتکاب به معصیت را برای شما جایز می‌داند» (بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۸۴). این ریشه فعل، در قرآن کریم نیز به‌همین معنا به‌کار رفته است: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ (قلم/ ۹): زیرا آن‌ها دوست دارند که نرمش و سازش کنی تا آن‌ها نیز نرمش و سازش کنند.

با توجه به تفسیر ابن میثم و معنای این واژه در آیه یاد شده، به واکاوی ترجمه‌های فارسی آن می‌پردازیم. در ترجمه شهیدی، برای فعل (تداهنوا) از معادل (نفاق) استفاده شده است که نمی‌تواند معادل صحیح و دقیق به‌شمار رود؛ چرا که این کلام حضرت (ع)، از دو بخش تشکیل شده است که هر دو، یک معنی را القا می‌کند. در واقع معنای افعال (لا ترخصوا) و (لا تداهنوا) در یک راستا هستند. در ترجمه فیض‌الاسلام نیز برای فعل مزبور، از معادل (تملق و چرب‌زبانی) استفاده شده است که این معادل هم بنابه این دلیل که مفعول غیرمستقیم آن، نفس اماره انسان است و نمی‌توان با نفس خود، تملق و چاپلوسی نمود،

در نتیجه این معادل، دقیق به نظر نمی‌رسد. در ترجمه فقهی و فیض‌الاسلام نیز هر چند معادلی صحیح برای فعل مزبور به کار برده‌اند؛ اما با کاربرد «کارها» به عنوان مفعول غیرمستقیم در ترجمه، به جای «نفس»، کمی از مقوله تعادل دور شده‌اند. اما در ترجمه دشتی، علاوه بر این که معادلی صحیح برای فعل «تداهنوا» استفاده نموده‌اند، مفعول این فعل را نیز «نفس» قرار داده و گفته‌اند: «و با نفس سازش کاری و سستی روا مدارید». براین اساس، ترجمه دشتی نسبت به سایرین، هم از نظر برابریابی معجمی و هم از حیث ساختار، نسبت به ترجمه سایرین از مقبولیت بیش تری برخوردار است.

ترجمه پیشنهادی: به نفس‌های خود اجازه (خواست‌های ناروا) ندهید و (با نفس خود) سستی و سهل‌انگاری نکنید که این سهل‌انگاری‌ها شما را به ارتکاب گناه می‌کشاند.

۴-۵- «أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجَنَّةُ يَوْمَ الْبَأْسِ وَالْبَطَانَةُ دُونَ النَّاسِ» (خطبه/ ۱۱۸)

جمله فوق، بخشی از کلام حضرت (ع) در مدح یاران راستین خود است. حضرت (ع) در این خطبه، دوستان خود را یاوران حق و حقیقت می‌داند و آنان را رازداران خود معرفی می‌کند. واژه بطانه، همین مفهوم را القا می‌کند. چنان‌که در تعریف این واژه آمده است: «بطانة الرجل: به معنای هم‌راز انسان و مباشر و مونس است که بتوان با او در امور خاص، مشورت نمود» (ابن منظور، ذیل واژه بطانه). این واژه در قرآن کریم نیز در آیه ۱۱۸ سوره آل عمران، این چنین به کار رفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خود برای خویش دوست محرم راز نگیرید». از سوی دیگر، شناخت واژه (دون) نیز در این عبارت، مترجم را به معادل‌یابی دقیقی رهنمون می‌سازد. خوئی، در شرح واژه‌های «بطانة» و «دون» می‌گوید: «واژه (بطانة) به معنای خواص و افراد مخلصی است که امام (ع) اسرار خود را به ایشان می‌گفته است و ترکیب

«دون الناس» نیز دال بر سایر عوام مردم دارد. در واقع امام (ع)، مخاطبان کلام خویش را رازداران خود نسبت به عوام معرفی می‌کند» (هاشمی‌خوئی، ۱۳۵۸، ج ۸: ۱۰۲).

با بررسی پنج ترجمه انتخابی از این عبارت، می‌بینیم که در اکثر ترجمه‌های مزبور، برای واژه (بطانة) معادلی دقیق به کار رفته است؛ به گونه‌ای که اکثراً از معادل‌های «محرم اسرار»، «خواص» و «حافظ اسرار» استفاده شده است که معادلی دقیق به شمار می‌رود؛ اما ترجمه علامه جعفری، در این باره کمی از دقت دور شده است؛ چراکه برای این واژه از معادل (کمک‌کردن) استفاده شده که با توجه به معنای لغوی واژه مزبور، نمی‌توان آن را ترجمه‌ای دقیق دانست. از سوی دیگر، واژه (دون الناس) را ایشان، «در برابر مردم» معادل‌گذاری کرده‌اند، در حالی که واژه (دون) این معنا را القا نمی‌کند؛ بلکه با توجه به رازدار بودن برخی مردم نسبت به برخی دیگر، این واژه به معنای (فقط) است. این مسأله در هیچ‌کدام از ترجمه‌ها ذکر نشده و به نوعی مورد اغماض قرار گرفته شده است.

ترجمه پیشنهادی: شما یاوران حق، برادران دینی هستید و در روز نبرد و جهاد همچون سپر (استوارید) و فقط شما محرم اسرار من هستید.

۴-۶- «ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةِ الزُّخُوفِ فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَتَصِلُ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ، وَتُخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْأَرَءُ عِنْدَ نُجُومِهَا مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصْمَتُهُ، وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطْمَتُهُ، يَتَكَادَمُونَ فِيهَا تَكَادَمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ قَدْ اضْطَرَبَ مَعْفُودُ الْجَبَلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ، تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَتَنْطِقُ فِيهَا الظُّلْمَةَ، وَتَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمَسْحَلِهَا وَتَرُضُّهُمْ بِكَلْكَلِهَا يَضِيغُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَيَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ، تَرْدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَتَحْلُبُ عَيْبُ الدِّمَاءِ» (خطبه / ۱۵۱).

یکی از پربسامدترین مواضع حضرت (ع)، هشدار نسبت به فتنه‌هایی است که در دوران ایشان و یا در آینده، در امت اسلامی پدیدار می‌شود. دوران سراسر آشوب و پر التهاب پس از وفات پیامبر (ص) آستان چنین فتنه‌هایی بوده است که آن حضرت (ع)،

همواره به این مسأله اشاره نموده‌اند. در این بین، خطبه (۱۵۱) به‌صراحت به ره‌آورد شوم فتنه‌ها اشاره می‌کند که فراز فوق، بخشی از همین خطبه است. در این عبارت، معنای ارجاعی واژه (قضاء) را از نظر می‌گذرانیم. در تعریف این واژه چنین آمده است: «قَضَى الشَّيْءَ قِضَاءً: دستور داد و مقدر نمود. از این فعل، واژه‌های قضاء و قدر نیز مشتق شده‌اند که به معنای حکم و امری قطعی و شدنی است» (ابن منظور، ذیل واژه قضی). در قرآن کریم نیز این واژه چنین به کار رفته است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (إسراء/ ۲۳) پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.

ابن میثم در تبیین معنای این واژه در کلام امام (ع) می‌گوید: «مراد از (مُرَّ الْقِضَاءِ) مقدرات تلخ، کشتار و اسارت و مانند این‌هاست، و این‌که پیدایش این حوادث، بنابر قضای الهی و تقدیرات آسمانی است» (بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۴۱۳). ترکیب (مُرَّ الْقِضَاءِ) از نوع اضافه وصفی است، در واقع اصل این ترکیب به صورت (القضاء المر) است که با اضافه شدن صفت به موصوف، اضافه وصفی شکل گرفته است. با توجه به تعاریف فوق، ترجمه‌های ارائه شده از این عبارت را از نظر می‌گذرانیم. در ترجمه دشتی برای واژه (القضاء) از معادل (خواسته‌ها) استفاده شده است که نمی‌تواند خواننده را به معنای موردنظر زبان مبدأ رهنمون سازد. از سوی دیگر، اضافه وصفی در ترجمه ایشان نادیده گرفته شده و با گرایش به ترجمه تحت‌اللفظی، از معادل (تلخی خواسته‌ها) استفاده شده است. این معادل نمی‌تواند مفهوم (مقدرات تلخ) را به مخاطب القا کند. همین مسأله در ترجمه فیض‌الاسلام نیز تکرار شده و ایشان از معادل (تلخی قضاء) استفاده نموده است. ضمن این‌که کاربرد واژه عربی به همان شکل در ترجمه، از ارزش یک ترجمه خوب می‌کاهد و این، مسأله‌ای است که در ترجمه‌های فیض‌الاسلام، شهیدی و جعفری به چشم می‌خورد. برای نمونه، شهیدی و جعفری از معادل‌های «قضای تلخ» و «قضای ناگوار» استفاده نموده‌اند. در این میان، در ترجمه فقیهی به دلیل کاربست معادل

«سرنوشتی تلخ»، شاهد برابریابی دقیق‌تری نسبت به سایر ترجمه‌ها هستیم؛ چراکه با دوری از کاربرد واژه عربی (قضاء)، ترجمه‌ای رسا و صحیح ارائه نموده است.

ترجمه پیشنهادی: فتنه با سرنوشت و مقدرات تلخ وارد می‌شود.

۴-۷- "فَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الدَّرَّةِ وَ الْهَمَجَةَ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحَيَاتَانِ وَالْفِيلَةِ! وَ وَأَى عَلَى نَفْسِهِ أَلَّا يَضْطَرِبَ شَيْخٍ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ، إِلَّا وَ جَعَلَ الْحَمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ" (خطبه/ ۱۶۵).

عبارت فوق، بخشی از خطبه معروفی است که حضرت (ع) در آن، به وصف طاووس می‌پردازد و در پایان این خطبه، به تسبیح خداوند، وصف عظمت و قدرت او پرداخته. ایشان در این عبارت، به مقدر شدن مرگ و نیستی برای هر موجود زنده‌ای اشاره می‌کند. یکی از واژگان کلیدی این عبارت، واژه (أَلَّا يَضْطَرِبَ) است که در تعریف آن گفته‌اند: «تَضَطَّرِبَ الشَّيْءُ واضطرب: جنبید و متحرک شد و مصدر اضطراب به معنای تحرك و جنب و جوش است» (ابن منظور ذیل واژه اضطرب). با توجه به این تعریف، فعل «اضطرب» در لغت به معنای «جنب و جوش داشتن» و در اصطلاح به معنای «پویایی و زنده بودن» است. این واژه علیرغم معنای روشنی که دارد، در برخی ترجمه‌ها به شکلی صحیح مورد معادل‌یابی قرار نگرفته است. یکی از نکاتی که در زمینه فعل (ضرب) وجود دارد، این است که این فعل با رفتن به باب افتعال (اضطرب)، لازم می‌شود؛ اما برخی ترجمه‌های فوق، نه تنها این فعل را به درستی ترجمه نکرده‌اند؛ بلکه آن را به صورت متعدی ترجمه نموده‌اند. به عنوان نمونه، در ترجمه دشتی، از معادل (اداره کردن و وانگذاشتن) استفاده شده که به هیچ وجه نمی‌تواند معادلی صحیح محسوب شود؛ چراکه بین این معادل و معادل (جنبیدن و حرکت کردن)، هیچ سنخیتی وجود ندارد. در ترجمه شهیدی نیز از معادل (درهم ریختن) استفاده شده است؛ در حالی که با توجه به معادل دقیق فعل مزبور، این معادل نمی‌تواند معادلی دقیق به حساب آید. علاوه بر آن، این فعل نیز

به صورت متعدی ترجمه شده است. در ترجمه جعفری، از معادل (دگرگون شدن از وضع مقرر خود) استفاده شده که در این جا نیز نمی توان آن را به عنوان معادلی دقیق در نظر گرفت؛ چرا که دگرگونی از وضع مقرر خود، مفهومی نسبتاً غامض و پیچیده دارد که مشخص نیست دقیقاً چه نوع وضع و تغییری مورد نظر است. با این تفاسیر، ترجمه های فیض الاسلام و فقیهی را می توان برتر از سایر ترجمه ها دانست. زیرا این دو، با انتخاب معادل های «نجند» و «به جنبش در نمی آید»، معنای ارجاعی این واژه را دقیق تر از سایرین در ترجمه انتقال داده اند.

ترجمه پیشنهادی: و خداوند با خود وعده نمود که هیچ کالبدی که از روح خود در آن دمیده، به جنبش و حرکت در نیاید جز این که مرگ را وعده گاه نهایی و فنا را پایان کار آن قرار داده است.

۴-۸- "يُنْظَرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَىٰ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولُطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ" (خطبه/ ۱۹۳).

یکی از خطبه های بسیار تأثیرگذار نهج البلاغه، خطبه همام است. در این خطبه، امام (ع) به توصیف تقوای پیشگان حقیقی می پردازد و رفتار و کردار آنان را برای مخاطب خویش وصف می کند. عبارت فوق، بخشی از همین خطبه است که در وصف حالات پرهیزکاران ایراد شده است. این عبارت دارای دو واژه کلیدی (خولطوا) و (خالطهم) است که برای آشنایی بیش تر با این دو واژه هم ریشه، به تعریف آن ها می پردازیم. در لسان العرب در ذیل این واژه آمده است: «عبارت «اختلط فلان» به معنای این است که دچار نقصان عقل شد و به همین دلیل، عبارت «وقد خولط فی عقله خلطاً و اختلط» به معنای سبک سر شدن و کم- عقلی است. به همین دلیل به شخصی که دچار نقصان عقل شده باشد، گفته می شود: خولط» (ابن منظور، ذیل واژه خلط). با توجه به تعریف فوق، این واژه به معنای حالتی از دگرگونی و تغییر در عقل و گرایش به سبک عقلی است. خوئی در شرح آن می گوید: «عبارت «اختلط

فُلَانٌ وَخُولَطٌ فِي عَقْلِهِ» دلالت بر نقصان عقل و حماقت می‌کند» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ج ۱۲: ۱۱۱). ابن میثم در شرح این عبارت حضرت (ع) نیز چنین می‌گوید: «جمله (و یقول قد خولطوا) یعنی بیننده می‌گوید آن‌ها دیوانه شده‌اند و این اشاره به حالتی است که در برخی از اوقات به اهل معرفت دست می‌دهد و آن هنگامی است که روح آن‌ها به فرشتگان عالم بالا پیوسته و شروع به گفتن سخنانی می‌کنند که خلاف متعارف بوده و به گویندگان آن سخنان، نسبت نابخردی و دیوانگی و گاهی کفر و ارتداد زده می‌شود و آن‌جا که فرموده است: (و لقد خالطهم أمرٌ عظیمٌ) یعنی پرهیزگاران را امری بزرگ به خود مشغول داشته است و مراد این است که تمامی دل و نهان آن‌ها متوجه تماشای شکوه و جلال پروردگار و مطالعه انوار فرشتگان عالم بالاست» (بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۴۱۸).

در پنج ترجمه ارائه شده از کلام حضرت (ع)، مسایلی قابل بررسی و تحلیل است که در این‌جا به آن می‌پردازیم. نکته اول، ترجمه واژه (خولطوا) است که در ترجمه دشتی، به معنای (مردم در اشتباهند) آمده است. این نوع معادل، به هیچ وجه به معنای اصلی این فعل، شباهت ندارد؛ چراکه در زیرساخت معنایی این واژه، از معادل «در اشتباه بودن» اشاره‌ای نشده است. در ترجمه‌های فیض الاسلام، شهیدی و فقیهی، برای واژه «خولطوا» به ترتیب از معادل‌هایی همچون «پرت و دیوانه‌اند»، «خردهاشان آشفته است» و «خللی در عقل اینان راه یافته است»، استفاده شده است که با توجه به معنای معجمی واژه «خولطوا»، می‌توان از آن به عنوان معادل‌های صحیحی اشاره نمود. در ترجمه جزء دوم کلام حضرت (ع) که از واژه «خولطوا» استفاده شده است، مترجمان به معادل‌های متفاوتی روی آورده‌اند؛ به عنوان مثال، فقیهی و فیض الاسلام با کاربست معادل «آمیخته شدن چیزی با آنان یا طبیعت آنان»، معادلی نامناسب اختیار کرده‌اند که هرچند همین واژه به شکل مجهول، پیش از این نیز در همین کلام با معنای دیگری به کار رفته است؛ اما در این دو ترجمه، نوعی عدم یکنواختی به چشم می‌خورد. از دیگر سو، دو ترجمه شهیدی و دشتی، در معادل‌یابی واژه «خالطهم» از معادل «موجب آشفته‌گی‌شان شده است»،

استفاده نموده‌اند که بر همان معنای ارجاعی این واژه دلالت می‌کند که این دو ترجمه، از این حیث صحیح‌تر به نظر می‌رسند.

ترجمه پیشنهادی: هرکس که به پرهیزکاران بنگرد، آنان را بیمار تصور می‌کند؛ در حالی که آنان، بیمار نیستند. چنین شخصی می‌گوید که آن‌ها (پرهیزکاران) دیوانه‌اند؛ درحالی که امری عظیم، آنان را بدین حال درآورده است.

۴-۹- "وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَزَاةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرًاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرًاوَيْنِ وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا أَلَمَ السَّوِيِّ، وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابَتَيْنِ بِهِمَا تَقْرُضُ، وَمَنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ، يَزْهَبُهَا الزَّرَاعُ فِي زُرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذُبَّهَا وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا، وَخَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يُكُونُ إِضْبَعًا مُسْتَدِقَّةً" (خطبه / ۱۸۵).

عبارت فوق، بخشی از کلام امام (ع) است که در آن، پس از ستایش خداوند و ثنای پیامبر (ص)، از اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن به میان آورده و این جمله در وصف خلقت ملخ و آفت آن در مزارع است. واژه مدنظر در این فراز (نزوات) است که در تعریف آن گفته‌اند: «فعل (نزوتُ على الشيء أنزو نزواً) به معنای پریدن بر روی چیزی است و مصدر آن، یعنی «النزو» به معنای پرش است. برخی نیز معتقدند که این واژه، برای زمانی به کار می‌رود که پرش به سمت بالا اتفاق بیافتد» (ابن منظور، ذیل واژه نزو). در شرح این عبارت نیز گفته شده است: «واژه «نزواتها» در عبارت (حتی ترد الحرث في نزواتها) به معنای پرش و پریدن است و عبارت (وتقضي منه شهواتها) نیز دلالت بر این دارد که ملخ با اختیار خود وارد مزرعه شده و محصول را می‌خورد و با اختیار خود نیز از آن خارج می‌شود» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ج ۱۱: ۳۰).

با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت که مراد از این واژه، پرش و جست و خیز ملخ به سمت بالا است. ذکر چنین معادل‌هایی در ترجمه‌های موردنظر، با دقت کافی

صورت نگرفته است. به عنوان نمونه، دشتی برای واژه (نزواتها) از معادل «نیرومندانه» استفاده نموده که از نظر لغوی، با معنای معجمی این واژه تفاوت دارد؛ چراکه واژه (نزوات) قید حالت محسوب نمی‌شود و دارای معادلی صریح و مستقیم است که در این جا بدان اشاره نشده است. در ترجمه فیض‌الاسلام نیز، معادل «پرواز کردن» آمده که هرچند به معنای ارجاعی «پرش» شباهت دارد؛ اما این معادل نیز نمی‌تواند دقیق باشد؛ چراکه معادل (پرواز) برای پرندگان به کار می‌رود و معادل آن در زبان عربی (الطیران) است که با پرش و جست و خیز تفاوت دارد. سایر ترجمه‌ها در این باره از معادل دقیقی استفاده کرده اند. برای نمونه، می‌توان به ترجمه‌های شهیدی و فقیهی اشاره نمود که هر دو از معادل «جست و خیز» استفاده نموده‌اند.

ترجمه پیشنهادی: تا این که ملخ‌ها با جست و خیز خود، وارد کشتزار می‌شوند و هرآن‌چه که مورد میل و خواسته‌شان است، برآورده می‌سازند.

۴-۱۰- "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكِ وَ السَّرِيْعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ قَلًّا يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقًّا عَنهَا تَجَلْدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِي لِي بَعْظِيمٍ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحٍ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعٍ تَعَزَّيْ فَلَقَدْ وَ سَدْتُكَ فِي مَلْحُوْدَةِ قَبْرِكَ وَ فَاصَّتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَلَقَدْ اسْتُرْجَعَتِ الْوَدِيْعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِيْنَةُ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الْبَيْتِ أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَ سَتُّبْتُكَ ابْنَتُكَ بِضَافِرٍ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِيهَا السُّوَالُ وَ اسْتَخْبِرُهَا الْحَالَ هَذَا وَ لَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْكَ الدُّكْرُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْمَا سَلَامٌ مُوَدِّعٍ لَأَقَالَ وَ لَأَسْتَمُّ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَن مَلَالَةٍ وَ إِنْ أُقِمَ فَلَا عَن سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ" (خطبه/ ۲۰۲).

عبارت فوق، فرازی از کلام حضرت (ع) در زمان خاک‌سپاری حضرت فاطمه (س) است که در آن با دل‌تنگی و ناراحتی بسیار، حضرت فاطمه (س) و پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار می‌دهند. واژه (قال) در این عبارت اسم فاعل از ریشه (قلى) است که در

تعریف لغوی این واژه چنین آمده است: «واژه (قلی) به معنای کینه ورزیدن است که به صورت (قلیئه - قلی و قلاء و مقلیة) به کار می‌رود و همگی بر بغض و کینه داشتن و متنفر بودن و یا دشمنی شدید با کسی داشتن، دلالت می‌کند» (ابن منظور، ذیل واژه قلی). با توجه به این تعاریف، برای این واژه می‌توان معادل‌هایی همچون: «بیزار بودن، متنفر بودن، دشمنی داشتن، کینه ورزیدن» را در نظر گرفت (آذرنوش، ذیل واژه قلی). این واژه در قرآن کریم نیز این گونه به کار رفته است: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ (ضحی/۳) پروردگارت تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.

در غالب ترجمه‌های ارائه شده از واژه مزبور، معادل‌هایی تقریباً نزدیک و مشابه به یکدیگر مورد استفاده قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، در ترجمه فقیهی، برای واژه «قال» از معادل «دشمن» استفاده شده است که معادلی صحیح محسوب می‌شود. فیض‌الاسلام برای این واژه از معادل «خشمگین» استفاده نموده است که با «کینه و بغض داشتن» در یک راستا است و شهیدی نیز از معادل «رنجور» استفاده نموده است که بی‌مناسبت با معادل‌های گفته شده نیست. در واقع تمام ترجمه‌های فوق به‌جز ترجمه دشتی، از معادلی نزدیک و نسبتاً دقیق استفاده نموده‌اند؛ اما در ترجمه دشتی، برای این واژه، معادل (خشنود) به کار رفته است که معنایی عکس را القا می‌کند. از سویی دیگر، هم‌نشینی این کلمه با واژه (سئم) نیز می‌تواند مترجم را به معنای دقیق این عبارت راهنمایی کند. اما در ترجمه دشتی، این مسأله نیز نادیده گرفته شده و معادلی نامناسب برای آن ارائه شده است.

ترجمه پیشنهادی: سلام و درود من بر شما دو نفر. سلام وداع کننده‌ای که نسبت به شما ناخشنود و رنجیده خاطر نیست.

خلاصه واژگان انتخاب شده به‌همراه ترجمه‌های ارائه شده از آن را در جدول ذیل

مشاهده می‌کنیم:

جدول شماره ۱

| واژگان | دشتی | شهیدی | فیض الاسلام | فقیهی | جعفری | معنای ارجاعی |
|----------------------|--------------------------------------|----------------------------------------|----------------------------------------|-------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|-----------------------------------------|
| قمش | به هم بافته | فراهم ساخته | در خود جمع کرده | گرد آورده | در خود جمع کرده | گردآوری کرده است |
| عم بما فی عقد الهدنة | از مشاهده صلح و صفا کور است | در بستن پیمان سازش میان مردمان کور است | در موقع اصلاح کردن (میان مردم) کور است | نسبت به فوایدی که در آرامش و آشتی وجود دارد، ناآگاه و نابینا است. | به آن چه که در پیمان صلح است، نابینا است. | نسبت به نتایج مصالحه و آشتی ناآگاه است. |
| قاساکم | رها کننده شما | تیمار خوارتان | درباره شما زحمت و رنج کشید | برای شما رنج کشید یا رنج شما را تحمل نمود | زیر شکنجه شما قرار بگیرد | رنج و سختی شما را تحمل نمود |
| استنکاف | سرپیچی کردن | سرپیچی کردن | سبب سرشکستی بودن | سرپیچی کردن | تکبر ورزیدن | خودداری کردن و امتناع ورزیدن |
| مداهنة | سازش کاری و سستی | نفاق ورزیدن | سهل انگاری | مداهنة و سهل انگاری | تملق و چرب زبانی | سازش کاری و ملامت نشان دادن |
| بطانة | محرم اسرار | خواص و محرم | خواص و اصحاب سر | یاران مخصوص و حافظ اسرار | یاری گر و کمک رسان | همراز و مشاور در امور خاص |
| قضاء | خواسته ها | قضاء | قضاء | سرنوشت | قضاء | مقدرات الهی |
| لایضطرب | وانگذازد و به- درستی اداره- اش نماید | درهم نریزاند و برجای ماند. | نجنید | به جنبش در نمی آید | (از وضع مقرر خود) دگرگون نباشد | متحرک و پویا نباشد |
| خولطوا | در اشتباهند | خردهاشان آشفته است | پرت و دیوانه- اند | خللی در عقل اینان راه یافته است | ترجمه این واژه تاکنون منتشر نشده است | دچار کم عقلی شده اند |

| | | | | | | |
|--------------------------|-------|----------------------------|-------------------------|-------------------|---------------------|--------|
| آنان را دیوانه ساخته است | ***** | با طبیعت ایشان آمیخته است. | با ایشان آمیخته شده است | موجب آشفته‌گی شان | آشفته‌گی ظاهرشان | خالطهم |
| پرش و جست و خیز | ***** | جست و خیز | پرواز | جست و خیزهایش | نیرومندانه وارد شدن | نزوات |
| بیزار و کینه-توز | ***** | دشمن | خشمگین | رنجیده | خشنود | قالی |

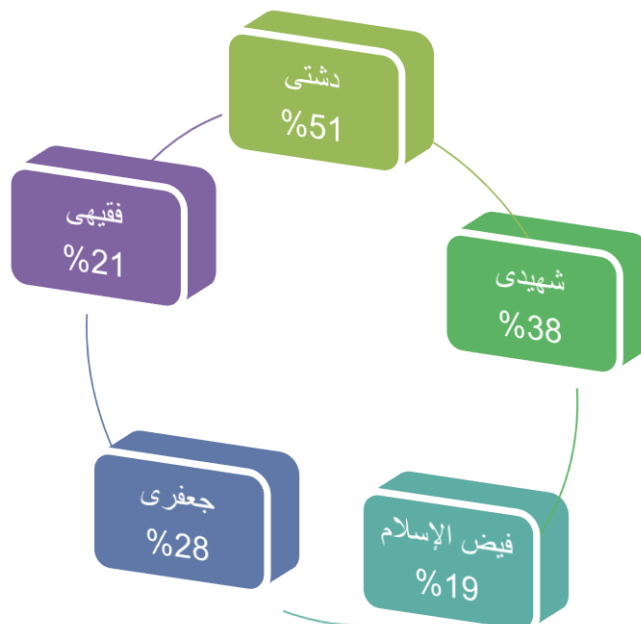
از میان دوازده واژه انتخابی از خطبه‌های نهج البلاغه، پنج ترجمه فارسی را مورد واکاوی قرار دادیم که در این بین، شاهد برابرنهادهای متنوع و بعضاً مغایری در ترجمه‌ها بودیم. از میان دوازده واژه انتخابی، در ترجمه دشتی، شاهد هشت ترجمه ناصحیح و چهار ترجمه صحیح بودیم. در ترجمه شهیدی، شاهد برابریابی دقیق‌تری بودیم، به گونه‌ای که از بین دوازده واژه، تنها چهار معادل غیرمناسب به چشم می‌خورد. در ترجمه فیض الاسلام، میزان معادل‌های ناصحیح کاسته شده و به عدد سه از دوازده واژه می‌رسد. در ترجمه جعفری، نخست باید به این مسأله اشاره نمود که ترجمه چهار واژه انتخابی در این جستار هنوز از سوی ایشان منتشر نشده است و در میان هشت واژه دیگر، شاهد چهار معادل صحیح و چهار معادل غیردقیق بودیم. به جرأت می‌توان در بین پنج ترجمه ارائه شده، ترجمه فقیهی را دقیق‌ترین ترجمه نامید؛ چرا که از بین دوازده واژه ارائه شده، تنها یک معادل غیردقیق از ایشان شاهد بودیم. براین اساس، درصد وقوع خطاهای پنج ترجمه مزبور را می‌توان به شکل زیر ارائه نمود:

نمودار شماره ۱



همان گونه که در مقدمه اشاره نمودیم، افزون بر دوازده واژه انتخابی پیش گفته، با استناد به یکصد^۴ واژه انتخابی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه، کوشیده‌ایم تا علاوه بر بررسی عملکرد مترجمان، به ضریب خطای مترجمان در یافتن معادلی دقیق و متناسب با معنای ارجاعی آن واژگان نیز دست یابیم. در این بررسی، به دلیل محدودیت این جستار، تنها به ذکر نتایج به دست آمده از بررسی این واژگان اشاره خواهیم نمود. شایان ذکر است که نتایج به دست آمده، از شباهت محسوسی با نمودار فوق برخوردار است که حاصل بررسی این یکصد واژه را به شکل ذیل ارائه می‌نماییم:

نمودار شماره ۲



براساس نمودار فوق، ضریب خطای مترجمان با یکدیگر از تفاوت محسوسی برخوردار است که در این میان، ترجمه دشتی، همچون نمودار شماره (۱)، بیشترین درصد خطا را به خود اختصاص داده است. پس از آن، ترجمه شهیدی با (۳۸٪) درصد خطا، و سپس جعفری، فقیهی و فیض الاسلام به ترتیب در جایگاه‌های بعدی قرار می‌گیرند. طبق این بررسی، ترجمه‌های فقیهی و فیض الاسلام در هر دو نمودار از ضریب خطای کم‌تری نسبت به سایر مترجمان برخوردار بوده است.

۵- نتیجه‌گیری

در نقد و تحلیل عملکرد پنج ترجمه فارسی خطبه‌های نهج البلاغه از منظر نقش و کارکرد معانی ارجاعی، نتایج زیر به دست آمد:

مسأله نخست این است که با توجه به معادل‌یابی‌های نسبتاً متفاوتی که در پنج ترجمه ارائه شده است این ضرورت به وجود می‌آید که به تبیین علل این تفاوت‌ها و در نتیجه ارزیابی صحّت و سقم برابرنهادهای ارائه شده بپردازیم. در این میان، با انتخاب یک‌صد و دوازده واژه از میان ده خطبه، مشخص گردید که بیش‌ترین خطا در ترجمه این واژگان، در ترجمه دشتی و کم‌ترین آن در ترجمه‌های فقیهی و فیض‌الاسلام وجود دارد. به گونه‌ای که با ارزیابی دو نمودار ارائه شده این نتیجه به دست می‌آید که در ترجمه یک‌صد و دوازده واژه انتخابی از ترجمه دشتی، برابریابی پنج‌جاه و نه واژه با ضعف‌هایی مواجه شده که این امر از دقت این ترجمه کاسته است. پس از دشتی، میزان وقوع خطا در ترجمه شهیدی از میان ترجمه این تعداد مشخص از واژگان، به عدد چهل و دو می‌رسد که نزدیک به یک‌سوم کل واژگان مورد بررسی است. پس از شهیدی، در ترجمه جعفری با کاستی‌های کم‌تری مواجه هستیم؛ به گونه‌ای که میزان خطاها در ترجمه این یک‌صد و دوازده واژه، به عدد سی و دو می‌رسد. نکته جالب این‌که هم در ترجمه فقیهی و هم فیض‌الاسلام، شاهد یک سطح از ضریب خطا هستیم و پس از ارزیابی کلی از ترجمه ایشان، این برآیند به دست آمد که میزان خطای هر دو مترجم به عدد بیست و دو می‌رسد که تقریباً یک پنجم از کل واژگان مورد مطالعه در این جستار است. براین اساس، ترجمه‌های فقیهی و فیض‌الاسلام را نسبت به سایر ترجمه‌ها می‌توان دقیق‌تر دانست. با بررسی خطاهایی که در ترجمه‌ها شاهد بودیم، این نتیجه حاصل شد که یکی از دلایل وقوع چنین خطاهایی، شباهت شکلی برخی واژگان با واژگان دیگر و عدم شناخت ساختار اساسی واژگان زبان مبدأ است؛ بدین گونه که تشابه شکل ظاهری برخی واژگان با نمونه‌های دیگر، موجب وقوع خطا و اشتباه در معادل‌یابی دقیق واژگان شده است. این مسأله را در مورد ترجمه واژه «قمش» از سوی دشتی شاهد بودیم. دومین دلیلی که می‌توان در این جا برای وقوع خطا از سوی مترجمان نام برد، استفاده از معادل‌هایی است که از لحاظ معنایی، به معنای واژه زبان مبدأ نزدیک هستند؛ اما به هیچ وجه معنای

دقیق آن واژه نیستند که می‌توان به معادل‌های ارائه شده از واژه‌های «یضرب»، «نزوات»، «بطانه» و ترکیب «بما فی عقد الهدنه» اشاره نمود. از سوی دیگر، عدم رعایت یکنواختی در ترجمه نیز یکی از دلایل ارائه برابرنهادهای نامتناسب به‌شمار می‌رود و این مسأله را در ترجمه دو واژه «خولطوا» و «خالطهم» مشاهده نمودیم. به هر روی، ترجمه‌های انتخاب شده، در بیشتر موارد، سعی در انتقال معنایی صحیح از واژگان داشته‌اند و در فرآیند ترجمه، وقوع چنین خطاهایی، طبیعی است. بدین‌منظور برای جبران این کاستی‌ها، مترجم در وهله نخست نیازمند افزایش شناخت خود از واژگان زبان مبدأ است و در ادامه با مطالعه شروح و تفاسیر وارده از یک واژه و متن و تحلیل و بررسی شروح مختلف، می‌توان تا حد چشمگیری به ترجمه‌ای معادل و برابر دست یافت. اهمیت موضوع فوق از اینجا نشأت می‌گیرد که اصولاً در ترجمه متون دینی، نه تنها باید به مقوله صحیح بودن ترجمه پرداخت؛ بلکه در مرحله‌ای بالاتر، مسأله ارائه ترجمه دقیق، از بایستگی‌های مطالعات ترجمه به‌شمار می‌رود که شناخت معنای ارجاعی و در ادامه معنای سیاقی واژگان، مترجم را به ایفای رسالت «تعادل» در ترجمه سوق خواهد داد.

۶- پی‌نوشت

1: catford, 2: Nida, 3: Izutsu

۴. یکصد واژه انتخابی از خطبه‌های نهج البلاغه عبارت‌اند از:

۱: خبط: (خطبه ۳)، ۲: شماس: (خطبه ۳)، ۳: تلون: (خطبه ۳)، ۴: زیغ: (خطبه ۱۲۲)، ۵: معمر: (خطبه ۱۴۵)، ۶: ما انکروا: (۲۲)، ۷: تَحْرُزُونَ به: (خطبه ۶۴)، ۸: انفرجتم: (خطبه ۹۷)، ۹: قُبُلها: (خطبه ۹۷)، ۱۰: سَوَّغْتُكُمْ: (خطبه ۱۸۰)، ۱۱: مَا مَجَّجْتُمْ: (خطبه ۱۸۰)، ۱۲: شِهَات: (خطبه ۱۶)، ۱۳: سئم: (خطبه ۱۶)، ۱۴: سنابک: (خطبه ۲)، ۱۵: اِنجَدَم: (خطبه ۲)، ۱۶: مستأثر: (خطبه ۳۰)، ۱۷: السهم: (خطبه ۲۹)، ۱۸: قیحاً: (خطبه ۲۷)، ۱۹: بهشم: (خطبه ۳۴)، ۲۰: عواطف: (خطبه ۸۳)، ۲۱: استصعب: (خطبه ۹۱)، ۲۲: فدیة: (خطبه ۱۱۱)، ۲۳: ابقی علیه: (خطبه ۱۵)، ۲۴: أصلهم: (خطبه ۱۴۶)، ۲۵: دونهم: (خطبه ۱۴۶)، ۲۶: دع: (خطبه ۱۶۲)، ۲۷: صیح: (خطبه ۱۶۲)، ۲۸: بادرُوا: (خطبه ۱۹۱)، ۲۹: خالب: (خطبه ۱۹۱)، ۳۰: دفع:

(خطبه ۱۹۲)، ۳۱: صاحب: (خطبه ۹۳)، ۳۲: نائیه: (خطبه ۲۳۴)، ۳۳: اقاویل: (۱۴۱)، ۳۴: حاصِب: (خطبه ۵۷)، ۳۵: لهجه: (خطبه ۷۱)، ۳۶: خاتم: (خطبه ۷۲)، ۳۷: خابط: (خطبه ۷۲)، ۳۸: امثال: (خطبه ۷۵)، ۳۹: نفض: (خطبه ۷۷)، ۴۰: حذر: (خطبه ۸۰)، ۴۱: ارسالاً: (خطبه ۸۳)، ۴۲: شافیة: (خطبه ۸۳)، ۴۳: ثبور: (خطبه ۲)، ۴۴: اخفاف: (خطبه ۲)، ۴۵: تنکرت: (خطبه ۲)، ۴۶: صاحبها: (خطبه ۲)، ۴۷: راعنی: (خطبه ۳)، ۴۸: بصیره: (۱۰)، ۴۹: یغص: (۵)، ۵۰: غرائب: (۱۸)، ۵۱: تحدوکم: (خطبه ۲۱)، ۵۲: ابرز للعطان: (خطبه ۲۲)، ۵۳: عنود: (خطبه ۳۲)، ۵۴: مهانة النفس: (خطبه ۳۲)، ۵۵: اشغف: (خطبه ۳۲)، ۵۶: اطرافکم: (خطبه ۳۴)، ۵۷: فراش الهام: (خطبه ۳۴)، ۵۸: طوحت: (خطبه ۳۶)، ۵۹: منی ل: (خطبه ۴۵)، ۶۰: استطعموکم: (خطبه ۵۱)، ۶۱: تمزز: (خطبه ۵۲)، ۶۲: فشل: (خطبه ۹۳)، ۶۳: تحلف: (خطبه ۱۰۰)، ۶۴: یغرَنکم: (خطبه ۱۰۳)، ۶۵: یُکفأ: (خطبه ۱۰۳)، ۶۶: غرور: (خطبه ۱۱۳)، ۶۷: تدارکتکم: (خطبه ۱۲۱)، ۶۸: ألام: (خطبه ۱۲۶)، ۶۹: حمأ: (خطبه ۱۳۷)، ۷۰: أجاتنا: (خطبه ۱۴۳)، ۷۱: خزی: (خطبه ۱۵۰)، ۷۲: غال: (خطبه ۱۵۰)، ۷۳: شولة: (خطبه ۱۵۷)، ۷۴: تبعته: (خطبه ۱۵۷)، ۷۵: حمة: (خطبه ۱۵۷)، ۷۶: نفتتن: (خطبه ۲۱۵)، ۷۷: سيقة: (خطبه ۱۶۴)، ۷۸: اداح: (خطبه ۱۶۶)، ۷۹: جموح: (خطبه ۱۷۶)، ۸۰: هممة: (خطبه ۱۷۶)، ۸۱: ارتکاس: (خطبه ۱۸۱)، ۸۲: ازواج: (خطبه ۱۸۲)، ۸۳: عقول: (خطبه ۱۸۲)، ۸۴: جماح: (خطبه ۱۸۱)، ۸۵: علاج: (خطبه ۱۸۲)، ۸۶: رنق: (خطبه ۱۸۲)، ۸۷: رزینة: (خطبه ۱۸۹)، ۸۸: حکمه: (خطبه ۱۹۱)، ۸۹: عنون: (خطبه ۱۹۱)، ۹۰: حرون: (خطبه ۱۹۱)، ۹۱: زلزال: (خطبه ۱۹۱)، ۹۲: صواب: (خطبه ۱۹۳)، ۹۳: کفرة: (خطبه ۲۰۰)، ۹۴: أرجأتما: (خطبه ۲۰۵)، ۹۵: إربأ: (خطبه ۲۰۵)، ۹۶: یردیه: (خطبه ۲۱۴)، ۹۷: وتر: (خطبه ۲۱۹)، ۹۸: البلاء: (خطبه ۲۱۶)، ۹۹: اشرعت: (خطبه ۱۸۱)، ۱۰۰: تتحفظوا: (خطبه ۲۱۶).

۷- منابع

*قرآن کریم

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، چاپ دوازدهم، تهران: نشر نی، (۱۳۸۹ش).
- ۲- ابن ابی الحدید، عزالدین أبوحامد، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، (۱۳۳۷ق).
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: ادب الحوزه، (۱۳۶۳ش).

کاربردشناسی معانی ارجاعی واژگان در فرآیند ترجمه نهج البلاغه سیدمهدی مسبوق و همکاران

- ۴- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، معناشناسی جهانی بینی قرآنی، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (۱۳۶۸ش).
- ۵- بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه، بیروت: منشورات دارالتقلین، (۱۴۲۰ق).
- ۶- تقیه، محمدحسن، «آسیب شناسی ترجمه های نهج البلاغه»، مجموعه مقالات همایش ملی نهج البلاغه و ادبیات، به کوشش دبیرخانه دائمی همایش نهج البلاغه، قم، (۱۳۹۱ش).
- ۷- جعفری، محمد تقی، شرح و ترجمه نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر، (۱۳۵۸ش).
- ۸- حسان، تمام، اللغة العربیة؛ معناها و مبناها. ط ۲. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، (۱۹۷۹م).
- ۹- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم: مشرفین، (۱۳۷۹ش).
- ۱۰- سعیدی روشن، محمدباقر، «روش پلکانی مفهوم‌شناسی واژگان قرآن کریم»، دوفصلنامه پژوهش‌های قرآن و حدیث، دفتر ۱، پاییز و زمستان، صص ۷۷-۹۴. (۱۳۸۸ش).
- ۱۱- شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران: علمی و فرهنگی، (۱۳۷۳ش).
- ۱۲- فقیهی، اصغر فقیهی، ترجمه نهج البلاغه، تهران: مشرقین، (۱۳۸۱ش).
- ۱۳- فیروزآبادی، مجدالدین، القاموس المحیط، القاهرة: دارالحدیث، (۱۴۲۹ق).
- ۱۴- فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: بی نا، (۱۳۳۱ش).
- ۱۵- قزوینی حائری، محمدکاظم، شرح نهج البلاغه، نجف: مطبعة النعمان، (۱۳۳۷ش).
- ۱۶- مؤیدی، احسان، فرآیند ریشه‌یابی واژگان نهج البلاغه با تأکید بر روش ابن فارس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث گرایش نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث، (۱۳۹۲ش).
- ۱۷- موسوی، سید عباس، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، بیروت: دار الرسول الأکرم، (۱۳۷۶ش).
- ۱۸- هاشمی خوئی، حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، چاپ چهارم، تهران: مکتبه الاسلامیه، (۱۳۵۸ش).

19) Catford, J.C. A Linguistic Theory of Translation, London: Oxford University Press. (1965).

20) Nida, E. A. and Charles R. Taber. The Theory and Practice of Translation, Leiden: E.J. Brill. (1982).